





اخبار مسلط شدن یاران معاویه بر شهرها، پیاپی به حضرتش (ع) می‌رسید. دو نفر از کارگزاران ایشان در یمن، عبدالله بن عباس و سعد بن نمران، هنگامی که مغلوب بسیرین اربطه شده بودند، نزد امام رفتند. حضرت علی (ع) از دیر جنبیدن اصحابشان در جهاد و اختلاف نظرشان با خود، به تنگ آمدند. بنابراین بر منبر رفتند و این خطبه را ایراد فرمودند:

ما هي الا الكوفة اقبضها و أسطها، إن لم تكوني الآن، تهب أعاصيرك فقبحك الله!

لعمري ابيك الخبير يا عمرو و انني
علي و ضر من ذا الاناء قليل

أثبتت بسراً قدياً طلع اليمن، و اتي والله لأظن أن هؤلاء القوم سيدلون منكم باجتماعهم على باطلهم، و تفرقكم عن حقيكم، و بمغصيتكم إمامكم في الحق، و طاعتهم إمامهم في الباطل، و بأدائهم الأمانة إلى صاحبهم و خيانتكم، و بصلاحهم في بلادهم و فسادكم. فلو ائتمنت أحدكم على فعب لخشيت أن يذهب بعلاقته! اللهم إني قد مللتهم و ملوني و ستمتهم و ستموني فأبدلني بهم خيراً منهم و أبدلهم بي شراً مني اللهم ميت قلوبهم كما يمات الملح في الماء، أما والله لو ددنت أن لي بكم ألف فارس من نبي فراس بن غنم هنا لك لو دعوت أتاك منهم فوارس مثل أرمية الحميم

معنی و شرح واژه‌ها

الكوفة: الرملة الحمراء المستديرة، علم لمدينة مشهورة في وسط العراق: شن سرخ گرد هم آمده، نام شهر مشهوری در وسط عراق.

قبض الشيء و على الشيء: امسكه و ضم عليه اصابعه: آن را در کف دست و انگشترهای خود را روی آن قرار داد.
بسط الثوب و الفراش: نشره: آن را باز کرد. این فعل و فعل «قبض»، در قرآن بدین معنی آمده‌اند: «والله يقبض و يبسط و اليه ترجعون» (بقره، آیه ۲۴۵).

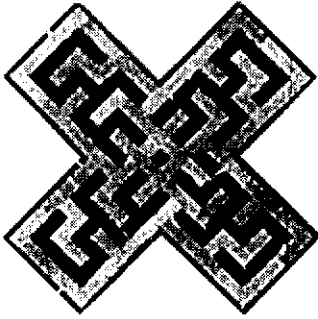
أعاصير: مفرده إعصار، و هوریح ترتفع بالتراب او بمياه البحر و تستدير كأنها عمود: بادی است که با خاک یا آب دریا بلند می‌شود و مانند ستون می‌گردد. گردباد، مفرد این کلمه در قرآن آمده است: «فاصابها إعصار فيه نار» (بقره، آیه ۲۶۴).

العمر: الحياة، الدين: زندگی، جان، آیین. این کلمه در قسم می‌آید. هنگامی که به اشخاص یا ضمایر آن‌ها اضافه شود، مانند «لعمري»، معنی «جان» پیدا می‌کند، یعنی «به جانم قسم». هنگامی

تحلیل خطبه ۲۵ «نهج البلاغه» از نظر علوم عربی

دکتر اباذر عباچی





«ای عمرو به جان پدر نکویت قسم، در این ظرف جز اندک چربی، برای من چیزی باقی نمانده است.»

به من خبر رسیده است که «بسر» بر یمن

مسلط شد. به خدا سوگند، چنین به نظرم می‌رسد که این قوم به زودی بر شما چیره خواهند شد، زیرا آن‌ها با آن که بر باطل هستند، وحدت دارند و شما با آن که برحق هستید، پراکنده‌اید. شما امام برحق خودتان را نافرمانی می‌کنید و آنان رهبر بر باطل خودشان را اطاعت می‌کنند. آنان نسبت به او امانت دارند و شما خیانت کارید. آن‌ها در شهرهایشان به اصلاح امور می‌پردازند و شما در شهرهایتان فساد و تباهی می‌کنید. بنابراین اگر ظرفی به یکی از شما بدهم، می‌ترسم که او دسته‌آن را بدزدد. خدایا من از آن‌ها خسته و بیزار شده‌ام و آن‌ها از من. پس بهتر از آن‌ها را به من عطا کن و بدتر از من را بر آن‌ها بگمار. خدایا دل‌هایشان را آب کن، همچون حل شدن نمک در آب. آگاه باشید، به خدا سوگند دوست داشتم به جای شما هزار سوارکار از فرزندان فراس بن غنم داشته باشم.

در آن‌جا اگر آنان را فرامی‌خواندی، سوارکارانی از آنان، با سرعتی همچون ابرهای تابستان، شتابان به سوی تو می‌آمدند.

ترکیب خطبه

* ما هي إلا الكوفة أقبضها وأبسطها:

«ما» حرف نفی. «هی» مبتدا، محلاً مرفوع و خبر آن محذوف. «الا» ادات استثنا. «الكوفة» بدل از خبر و مرفوع. «أقبضها» فعل مضارع مرفوع و فاعل آن ضمیر واجب الاستتار (انا). «ها» مفعول به محلاً منصوب. جمله «أقبضها» محلاً منصوب و حال از (كوفه). «و» حرف عطف «أبسطها» مانند «أقبضها» اعراب می‌شود. جمله «أبسطها» محلاً منصوب و معطوف به منصوب.

* ان لم تكني الا أنت تهب أعاصيرك فقبحك الله:

«ان» از ادوات شرط جازم «لم» از ادات جزم. «تكوني» فعل مضارع ناقص و مجزوم به حذف نون، و نون برای وقایت. «ی» اسم کان محلاً مرفوع و خبر کان محذوف. «انت» بدل از ضمیر (تكوني). «تهب» فعل مضارع مرفوع. «اعاصيرك» فاعل مرفوع. «ك» مضاف الیه. جمله «تهب أعاصيرك» محلاً منصوب و حال از اسم کان جمله شرط محلاً مجزوم. «ف» فاء جواب. «قبحك» فعل ماضی مبنی بر فتح. «ك» مفعول به منصوب. «الله» فاعل مرفوع. جمله «قبحك» محلاً مجزوم و جواب شرط.

* لعمر ابيك الخبير يا عمرو إنني

که به کلمه «الله» اضافه شود، «لعمرالله»، معنی آیین پیدا می‌کند، یعنی به آیین خدا قسم. در قرآن به معنی اول آمده است: «لعمرك إنهم لفي سكرتهم يعمهون» (الحجر، آیه ۷۲).

الوضر: بقية الدسم في الأناء: باقیمانده چربی در ظرف.

بسر: التمر إذا لَوَّن ولم ينضج: خرمایی که رنگ به خود می‌گیرد و هنوز نرسیده است. اسم جنس. به یک دانه از آن، «تَمْرَة» می‌گویند. در این جا این کلمه اسم خاص شخصی است که بر یمن مسلط شد.

اطَّعَ المكان: بلغه و تمكن منه و عَشِيَهُ: به آن رسید و بر آن کاملاً مسلط شد. این کلمه به معنی آگاه شدن و درک کردن، بسیار به کار رفته است. در اصل «اطتلع» در باب افتعال بوده، ولی به علت ابدال «تاء» به «طاء» و ادغام آن در فاء الفعل، به صورت «اطَّع» درآمده است.

أدال الله بنی فلان من عدوهم: جعل الكرة لهم عليه: تسلط بر او را نصیب آن‌ها گردانند. «سیدالون» فعل مجهول از باب افعال، به معنی مسلط بر شما خواهند بود.

القعب: القَدَح الضخم الغليظ: کاسه بزرگ و درشت. العِلاقة: ما يتعلق به الشئ: بندی است که به وسیله آن اشیاء آویخته می‌شوند. اما کلمه «العلاقة» به معنی دوستی و ارتباط و رابطه است.

مَلَّ الشئ: ضجر منه: از آن دل‌تنگ شد.

سَئِمَ: مَلَّ، ضجر: دل‌تنگ شد.

ماث: أدات: آب کرد. کلمه «مِث» مانند «بِع» فعل امر، و کلمه «یُمِاث» مضارع مجهول آن است، به معنی آب می‌شود.

الأرمية: ج الرمي: قطع صغار من السحاب: لکه‌های کوچک ابر، سحابه عظیمه القطر و شدید الوقع: ابرهای بارانزا و شدید

الحميم: الماء الحار، القیظ. المطر عند اشتداد الحر: آب گرم، باران شدید تابستان. این کلمه به معنی «آب داغ» و «دوست باوفا» زیاد به کار رفته است. در قرآن نیز در این دو معنی آمده است: «كالمهل يغلي في البطون كغلي الحميم» (الدخان، آیه ۴۶) و «فما لنا من شافعين و صديق حميم».

ترجمه خطبه

جز قلمرو کوفه که اختیار حکومت آن را در دست دارم، چیزی باقی نمانده است. اگر چیزی جز تو باقی نمانده باشد و گردباد هدایت هم در حال وزیدن باشند، پس خداوند چهره‌ات را زشت گرداند. سپس به گفته شاعری تمثیل می‌جویند.





عَلَى ضَرْبِ ذَا الْإِنَاءِ قَلِيلٌ

«عَمْرٌ» لام برای قسم. «عَمْرٌ» مبتدا و خبر آن محذوف. «ایک» مضاف الیه و مجرور، به «یا». «ک» مضاف الیه و محلاً مجرور. «الخبر» صفت برای «ایک» و مجرور. «یا» حرف ندا. «هم» مناد، اسم مبنی بر ضم. «إِنِّي» از حروف مشبیه بالفعل، نون برای وقایه. «ی» اسم این و منصوب. «علی و ضر» جار و مجرور متعلق به محذوف و خبر این محلاً مرفوع. «من ذا» جار و مجرور متعلق به محذوف صفت برای «و ضر». «الاناء» عطف بیان. «قلیل» صفت برای (و ضر) و مجرور. جمله «إِنِّي علی و ضر...» محلی از اعراب ندارد، جواب قسم.

* نَبِئْتُ بَسْرًا قَدْ اطَّلَعَ الْيَمَنُ

«نَبِئْتُ» فعل ماضی مجهول و به سه مفعول متعدی می شود. «ت» نایب فاعل و محلاً مرفوع. «بَسْرًا» مفعول به دوم. «قد» حرف تحقیق. «اطَّلَعَ» فعل ماضی و فاعل آن هو به بسر برمی گردد. «الیمَن» مفعول به. جمله «قد اطَّلَعَ...» محلاً منصوب، در جای مفعول به سوم قرار دارد.

* وَ اِنِّي - وَاللَّهِ - لَاظُنُّ اَنْ هُوَ لَ اِلَ الْيَمَنُ سَيُذَوِّنُ الْيَمَنُ بِاجْتِمَاعِهِمْ عَلٰى بَاطِلِهِمْ

«و» حرف استنفاف. «إِن» از حروف مشبیه بالفعل. «یا» اسم این. «والله» جار و مجرور متعلق به فعل محذوف اقسام. «لاظنُّ» لام تأکید. «اظنُّ» فعل مضارع مرفوع، فاعل آن ضمیر مستتر انا. جمله فعلیه محلاً مرفوع، خبر این. «أَنْ» از حروف مشبیه بالفعل. «هُوَ» اسم این، محلاً منصوب. «القوم» عطف بیان و منصوب. «س» برای تسویف. «يذوِّن» فعل مضارع مجهول. «و» محلاً مرفوع و نایب فاعل این جمله محلاً مرفوع، خبر «أَنْ». جمله «أَنْ هُوَ لَ اِلَ الْيَمَنُ...» به جای مفعول دوم ظن آمده است. «منکم» باجتماع «هر دو جار و مجرور، متعلق به سیدالون. «هم» محلاً مجرور و مضاف الیه. «علی باطل» جار و مجرور متعلق به اجتماع. «هم» مضاف الیه.

* وَ تَفَرَّقَكُمْ عَنْ حَقِّكُمْ، وَ بِمَعْصِيَتِكُمْ اِمَامِكُمْ فِي الْحَقِّ
 «و» حرف عطف. «تفرقکم» معطوف به اجتماع مجرور. «هم» مضاف الیه. «عن حقکم» جار و مجرور متعلق به (تفرق). «کم» مضاف الیه. «و» حرف عطف. «بمعصیتکم» جار و مجرور معطوف به باجتماعهم. «کم» مضاف الیه در معنی فاعل. «امام» مفعول به. «کم» مضاف الیه. «فی الحق» جار و مجرور متعلق به

(کائناً)، حال از امام.

* وَ اطَاعَتِهِمْ اِمَامَتِهِمْ فِي الْبَاطِلِ .

«و» حرف عطف. «طاعتهم» معطوف به معصیتکم. «هم» مضاف الیه در معنی فاعل. «امامهم» مفعول به منصوب. «هم» مضاف الیه. «فی الباطل» جار و مجرور متعلق به کائناً، حال از امام.

* وَ بِاَدَانِهِمْ الْاِمَانَةَ اِلٰى صَاحِبِهِمْ وَ خِيَانَتِكُمْ

«و» حرف عطف. «ادانهم» معطوف به معصیه. «هم» مضاف الیه در معنی فاعل. «الامانة» مفعول به. «الی صاحبهم» جار و مجرور متعلق به آداء. «هم» مضاف الیه. «و» حرف عطف. «خیانة» معطوف به. «اداء» مجرور. «کم» مضاف الیه.

* وَ بِصِلَاحِهِمْ فِي بِلَادِهِمْ وَ فِسَادِهِمْ

«و» حرف عطف. «بصلاح» جار و مجرور معطوف به آداء. «هم» مضاف الیه. «فی بلاد» جار و مجرور متعلق به (صلاح). «هم» مضاف الیه. «و» حرف عطف. «فساد» معطوف به صلاح. «کم» مضاف الیه.

* فَلَوْ اَتَمَمْتُمْ اَحَدَكُمْ عَلٰى قَعْبٍ لَخَشِيتُ اَنْ يَذْهَبَ بِعِلَاقَتِهِ

«ف» حرف استنفاف. «لو» ادات شرط غیر جازم. «اتممت» فعل ماضی مبنی بر سکون. «ت» فاعل. «احد» مفعول به منصوب. «کم» مضاف الیه محلاً مجرور. «علی قعب» جار و مجرور متعلق به (اتممت). «ل» در جواب لو. «خشیت» فعل ماضی و فاعل. «ان» حرف نصب. «یذهب» فعل مضارع منصوب و فاعل آن هو، این مصدر مؤول محلاً منصوب و مفعول به. «بعلاقته» جار و مجرور متعلق به یذهب. «ه» مضاف الیه و محلاً مجرور.

* اَللّٰهُمَّ اِنِّي قَدْ مَلَلْتُكُمْ، مَلُوْنِيْ وَ سَمِئْتُكُمْ وَ سَمُوْنِيْ

«اللهم» منادی مبنی بر ضم. «م» به جای حرف ندا. «إِن» از حروف مشبیه بالفعل. «ی» اسم این و محلاً منصوب. «قد» حرف تحقیق. «مللتکم» فعل ماضی. «ت» فاعل. «هم» مفعول به. جمله «قد مللتکم» محلاً مرفوع و خبر این. «و» حرف عطف. «ملونی» فعل ماضی. «و» فاعل و ن برای وقایه. «ی» مفعول به. جمله «ملونی» محلاً مرفوع و معطوف به قدمللتکم. «و» حرف عطف. «سئمتکم» فعل ماضی. «ت» فاعل. «هم» مفعول به. جمله «سئمتکم» معطوف به قدمللتکم. «و» حرف عطف. «سئونی» فعل ماضی. «و» فاعل. «ن» برای وقایه. «ی» مفعول به این جمله

بعضی از نکات بلاغی

* همان طور که می دانیم، ضمیر در کلام آورده نمی شود، مگر این که مرجع آن لفظاً یا در معنی، بر خود مقدم شود. در عبارت «ماهی الا الكوفة» مرجع ضمیر «هی» در معنی مقدم شده است. به ادعای این که در ذهن شنوندگان حاضر است و نیازی به ذکر آن نیست، این نکته از باب اضممار قبل از اظهار است.

* اگر به عبارت «ماهی الا الكوفة أقبضها وأبسطها، إن لم تكونی الا انتی»، با دقت تأمل کنیم، آغاز آن را با ضمیر غایب و پایان آن با ضمیر مخاطب می بینیم. ولی سیاق کلام اقتضا می کند، پایان آن نیز به ضمیر غایب ختم شود. یعنی چنین گفته شود: «ان لم تكن الا هی». چون کلام در مورد کوفه است و باید ضمیر غایب به کار برده شود. ولی حضرت از ضمیر غایب به ضمیر مخاطب هندول کرده و از صنعت «التفات از غایب به مخاطب» استفاده کرده اند.

* در عبارت «أقبضها وأبسطها»، استعاره مکنیه به کار رفته است. زیرا شهر کوفه به چیزی تشبیه شده است که قبض و بسط می شود و مشبه به حذف شده و لوازم آن «قبض و بسط» باقی مانده است. همچنین در این عبارت، کنایه از نسبت وجود دارد. زیرا به معنی «احکماها = حکومت آن را در اختیار دارم» آمده است. همچنین صنعت طباق وجود دارد. زیرا بین «قبض و بسط» تضاد موجود است.

* در عبارت «تهب اعاصیرک» استعاره مصرحه مرشحه وجود دارد. زیرا فتنه ها در کوفه، به اعاصیر = گردبادها تشبیه و لفظ مشبه حذف شده است و چون عبارت «تهب» مناسب لفظ مشبه به «اعاصیر» است، لذا مرشحه نامیده شد.

* لَعْمُرُ أَيْبِكِ الْخَيْرِ يَا عَمْرُو أُنْتِي

عَلَيَّ وَضُرُّ مِنْ ذَا الْأَنْاءِ قَلِيلٌ

کل بیت استعاره تمثیلیه است، زیرا مشبه و مشبه به متعدد است. به خاطر این که منحصر شدن حاکمیت خود به کوفه از کل بلاد اسلام را به باقی ماندن چربی در ظرف از کل غذا تشبیه کرده اند و صفت مشترک بین مشبه و مشبه به، ناچیز بودن هر دوی آن هاست.

* جمله خبریه «إني والله لأظن أن هؤلاء القوم سيدأون منكم»، با چند تأکید آمده است. این نوع جملات خبری، «انکاری» نامیده می شوند. این خبر در حقیقت برای اشخاص غیر منکر گفته شده است، زیرا اهل کوفه با وجود حمله های پی در پی اصحاب معاویه،

معطوف به ستمهم شده است.

* فأبدلني بهم خيراً منهم

«ف» استثنا فيه. «ابدلنی» فعل امر مبنی بر سکون و فاعل آن ضمیر واجب الاستتار انت. «ن» برای وقایه. «ی» مفعول به. «بهم» جار و مجرور، متعلق به ابدلنی. «خيراً» مفعول به دوم. «منهم» جار و مجرور متعلق به خيراً.

* وأبدلهم بي شراً مني

«و» حرف عطف. «أبدل» فعل امر مبنی بر سکون و فاعل آن ضمیر واجب الاستتار انت. «هم» مفعول به اول. «بی» جار و مجرور متعلق به أبدل. «شراً» مفعول به دوم. «منی» جار و مجرور متعلق به شراً.

* اللهم ميث قلبوبهم كما يُمَاثُ المَلحُ في الماءِ

«اللهم» منادی مبنی بر ضم. «م» به جای حرف ندا. «مِثْ» فعل امر مبنی بر سکون و فاعل آن ضمیر انت. «قلوبهم» مفعول به. «ک» حرف جر. «ما» مصدریه. «یُمَاثُ» فعل مضارع مجهول. «الملح» نایب فاعل و مصدر مؤول محلاً مجرور، جار و مجرور متعلق. «کائناً» صفت برای مفعول مطلق محذوف و تقدیر آن میثاً کائناً کمیت الملح. «فی الماء» جار و مجرور متعلق به یُمَاثُ.

* أما والله لوددت أن لی بکم الف فارس من بنی فراس ین

غنم

«أما» حرف استفتاح. «والله» جار و مجرور متعلق به اقسام. «ل» واقع در جواب قسم. «وددت» فعل ماضی. فاعل «أن» از حروف مشبیه بالفعل. «لی» جار و مجرور متعلق به محذوف و خبر آن مقدم. «بکم» جار و مجرور متعلق به وددت.

«الف» اسم آن و مصدر مؤول محلاً منصوب، مفعول به در تقدیر (وجود الف فارس). «فارس» مضاف الیه. «من بنی» جار و مجرور به یاء متعلق به صفت برای فارس. «فارس» مضاف الیه. «بن» صفت برای فراس. «غنم» مضاف الیه.

* هنا لك لو دعوت أتاك منهم

فوارس مثل أرمية الحميم

«هنالك» ظرف محلاً منصوب. «لو» ادات شرط غیر جازم. «دعوت» فعل و فاعل. «اتاک» فعل ماضی و مفعول به. «منهم» جار و مجرور متعلق به اتاک. «فوارس» فاعل مرفوع. «مثل» صفت برای فوارس مرفوع. «أرمیه» مضاف الیه و مجرور. «الحمیم» مضاف الیه مجرور.



قدرت، به «آب کردن» تشبیه شده است. سپس این تشبیه به فعل منتقل شده است.

* در عبارت «مَث قلوبهم كما يماث الملح بالماء» مِثُّ القلوب به مِثُّ المَلْح تشبیه شده است. یعنی تشبیه معقول به محسوس و حذف وجه الشبهه. بنابراین تشبیه مرسل و مجمل است.

* هنالك لودعوت اناك منهم

فوارس مثل ارمية الحميم

این بیت نیز استعاره تمثیلیه است. همچنین در این بیت تشبیه مرسل و مجمل به کار رفته است، زیرا فقط وجه الشبهه در این تشبیه حذف شده است.

نکات صرفی و نحوی

* در عبارت «ان لم تکنونی الا انت» فعل مضارع «تکونی» توسط کدام ادوات از ادوات جزم، «ان» یا «لم» جزم شده است؟ نحویان در تعیین جازم این فعل اختلاف نظر دارند.

گروهی گفته اند «لم» جازم این فعل است، زیرا «لم» مستقیماً بر آن وارد شده است. برخی دیگر گفته اند، «ان» جازم این فعل است، زیرا مقدم و قوی تر است؛ به خاطر این که دو فعل را جزم و زمان آن را تبدیل به آینده می کند، ظاهراً نظر اخیر ارجح و موجه تر است، برای این که «ان» یکی از معانی «لم» را که فعل مضارع را به ماضی تبدیل می کند، به کلی دگرگون می سازد. به عبارت دیگر، هنگامی که «لم» پس از ادوات شرط جازم واقع شود، فعل مضارع را به ماضی تبدیل نمی کند، بلکه این فعل معنی آینده پیدا می کند. و «لم» در این ترکیب فقط حرف نفی مانند «لا» می شود و ورود ادوات شرط بر حرف نفی «لا»، شایع و رایج است.

* همان طور که می دانید، هنگامی که فعل ماضی جواب شرط واقع شود، فاء جواب بر سر آن نمی آید؛ مانند سخن حضرت رسول (ص): من یقم لیلۃ القدر غفر له ماتقدم من ذنبه. ولی این حکم کلی نیست. لذا می بینیم، هنگامی که فعل ماضی دعایی باشد، حتماً باید به فاء جواب مقرون باشد. به اعتبار این که فعل دعایی طلبی است و فعل طلبی (امر، نهی، دعا، استفهام ...) اگر جواب شرط واقع شود، لازم است مقرون به فاء شود.

می دانند که این قوم روزی بر کوفه مسلط خواهند شد. ولی عمل نکردن بر طبق علمشان و سهل انگاری در دفاع از حریم کوفه، باعث شد حضرت آنان را به منزله متکران وقوع این خبر بدانند و با خیر انکاری آنان را مورد خطاب قرار دهند.

* در عبارت «ان هؤلاء القوم سیدالون» مستدالیه اسم اشاره به کار برده اند تا اصحابشان این قوم (یاران معاویه) را خوب درک کنند و خطرشان را دریابند. به اعتبار این که اصحاب خود غیر از محسوس درک نمی کنند، این صنعت از باب «تعرض به عبات (کودنی) شنونده» نامیده می شود.

* در عبارت «باجتماعهم علی باطلهم و تفکرکم عن حقکم»، طباق مقابله وجود دارد، زیرا معانی «اجتماعهم، علی و باطل» به ترتیب دو برابر معانی «تفکرکم، عن و حق» قرار دارد. همان طور که می دانید، علمای بلاغت صنعت مقابله را چنین تعریف کرده اند: دو معنی یا بیش تر موافق هم ذکر می شود، سپس عبارتی که مقابل و مخالف آن ها باشد، به ترتیب آورده می شود یعنی همان طور که در عبارت امام (ع) محقق شد.

* در عبارت «معصیتکم امامکم فی الحق و طاعتهم امامهم فی الباطل» نیز طباق مقابله وجود دارد، زیرا «معصیتکم، امامکم و الحق» به ترتیب در مقابل «اطاعتهم، امامهم و الباطل» قرار گرفته اند.

* در عبارت «ادائهم الامانة و خیانتکم» صنعت طباق وجود دارد، زیرا اداء الامانه، ضدخیانت است. در عبارت «اصلاحهم فی البلاد و فسادکم» نیز این صنعت تکرار شده است، زیرا «اصلاح» ضد «فساد» است.

* عبارت «لو ائتمنت احدکم علی قعب لخشیت ان ینهب» به علاقه کوفه بگوید، شما خیانتکارید، «انکم لخائنون».

* در عبارت «ابدلنی بهم خیراً منهم و ابدلهم بی شرأ منی»، صنعت طباق وجود دارد، زیرا خیر در مقابل شر قرار گرفته است. همچنین در عبارت «ابدلهم بی شرأ منی» از نوع «مجازات الخصم» محسوب می شود. زیرا امام علی (ع) در این کلام خود را دارای شر حساب کرده و از خداوند خواسته است، بر اهل کوفه، شرورتر از خود را مسلط کند و این معنی درست نیست.

* در عبارت «اللهم مَث قلوبهم» استعاره مکنیه تبعیه وجود دارد، زیرا قلب ها آب نمی شوند، بلکه در این جا از بین بردن

